

## دبیاچه‌ای بر تبیین انقلاب اسلامی ایران در رهیافت‌های جامعه‌شناسانه

محمدباقر خرمشاد\*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۵/۱۱/۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۶۲/۱۹

### چکیده:

از جمله تئوری‌های موجود انقلاب که برای تحلیل انقلاب اسلامی ایران مورد توجه قرار می‌گیرد، رهیافت‌های جامعه‌شناسانه برای تبیین انقلاب‌ها بوده است. رهیافت‌های جامعه‌شناسانه در کنار رهیافت‌های سه‌گانه دیگر یعنی رهیافت‌های اقتصادی، سیاسی و روان‌شناسانه، از جمله چارچوب‌های نظری برای تحلیل این انقلاب می‌باشند. نوشته حاضر تلاشی است برای معرفی چگونگی و انواع رهیافت‌های جامعه‌شناسانه که در تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی ایران استفاده قرار گرفته و عرضه شده‌اند. رهیافت‌های جامعه‌شناسانه برای تبیین انقلاب اسلامی ایران پس از رهیافت‌های فرهنگی و سیاسی و حتی گاه اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این مقاله پس از مقدمه به عنوان دو نمونه دو مدل از رهیافت‌های جامعه‌شناسانه از دو سنت جامعه‌شناختی فرانسوی و آمریکایی که توسط دو تن از ایران‌شناسان این دو کشور ارائه شده است، برای تبیین انقلاب ایران مورد استفاده قرار گرفته است، این دو نفر بیشتر دارای رویکرد چپ‌گرایانه و مارکسیستی برای تبیین انقلاب اسلامی سال‌های ۵۷-۵۶ هستند و این خود کاستی‌ها و ناسازگاری‌هایی را بر آنها تحمیل کرده است ولی در عین حال به نظر می‌رسد که این نوشته از خلال مباحث آمده توانسته باشد دبیاچه‌ای بر تبیین انقلاب اسلامی ایران در رهیافت‌های جامعه‌شناسانه تقدیم نماید.

### کلید واژه‌ها:

انقلاب اسلامی، تئوری‌های انقلاب، رویکرد جامعه‌شناسی، رویکرد مارکسیستی.

\* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

## مقدمه:

قبل از هر سخن شاید به جا باشد که به دو سؤال پاسخ داده شود: مراد از رهیافت‌های جامعه‌شناسانه در تبیین انقلاب‌ها و انقلاب اسلامی ایران کدام است؟ و جایگاه این رهیافت در میان سایر رهیافت‌های تبیین‌گر انقلاب‌ها و انقلاب اسلامی ایران کجاست؟

در سنخ‌شناسی تئوری‌های تبیین‌کننده پیدایش انقلاب‌ها، یکی از شناخته شده‌ترین این گونه‌شناسی‌ها تقسیم‌بندی تئوری‌های انقلاب به رهیافت‌های چهارگانه جامعه‌شناسانه، اقتصادی، سیاسی و روان‌شناسانه است. از جمله کسانی که به طور مشخص به ارائه این چنین تیپولوژی‌ای از نظریات انقلاب مبادرت می‌ورزد متخصص آمریکایی حوزه مطالعات انقلاب، استن تیلور است که در کتاب «علوم اجتماعی و انقلاب‌ها»<sup>۱</sup> به ارائه یک چنین تقسیم‌بندی از تئوری‌های انقلاب می‌پردازد. نقطه‌اوج و رونق این رهیافت‌های چهارگانه و از جمله رهیافت‌های جامعه‌شناسانه در مطالعات انقلاب، دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌باشد که در آن افرادی نظیر چالمرز جانسون در دهه ۶۰ و تدا اسکاچپول و برینگتون مور در دهه ۷۰ از نظرپردازان مشهور رهیافت جامعه‌شناسانه در نظریات انقلاب بوده‌اند. جانسون با رویکردی کارکرد گرایانه به انقلاب می‌پردازد،<sup>۲</sup>

1-Jack GOLDESTON, " Theoris of revolution: the third generation, World Politics, vol.32,N.3, 1980,p.425-453.

Francois CHAZEL, "les ruptures revolutionnaires", in Traite do Science Politique, vol.2, paris.PUF, 1985,p.635-686.

2-Stan TAYLOR, Social Science and revolutions, New Yourk, Martin's Press, 1984,176 p.

۳-چالمرز چالستون، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ۱۶۸ ص.

اسکاچپول با قرائتی تاریخی - جامعه‌شناسانه آنرا تحلیل می‌کند،<sup>۱</sup> در حالیکه برینگتون مور با نگاهی سیاسی - جامعه‌شناسانه به سراغ این پدیده پیچیده تعیین کننده می‌رود.<sup>۲</sup>

نقطه کانونی رهیافت‌های جامعه‌شناسانه در پاسخ به چرایی انقلاب‌ها به عنوان سؤال اصلی تئوری‌های انقلاب، عبارتست از پرداختن به چگونگی تحرک و پویایی روابط اجتماعی بین اعضاء گروه‌های اجتماعی از یک سو و بین آنها و دولت و حاکمیت از سوی دیگر. به عبارت دیگر از آنجائیکه کار جامعه‌شناسی «مطالعه علمی زندگی گروهی انسان‌ها»<sup>۳</sup> بوده و این علم «می‌خواهد روابط و مسائل اجتماعی ناشی از آن را بررسی و ارزیابی کند»<sup>۴</sup> در رویکرد جامعه‌شناسانه به پدیده‌ای به شدت سیاسی نظیر انقلاب نیز، محور اصلی تحلیل گروه‌های اجتماعی یا اشکال مختلف آنها نظیر نهادها، سازمانها، جمعیت‌ها، اقشار، طبقات و ... قرار می‌گیرد، خصوصاً نحوه رابطه حکومت و دولت با این گروه‌ها و میزان موفقیت یا عدم موفقیت نظام سیاسی حاکم در شکل‌دهی به یک نظام اجتماعی منسجم، در تحقق بخشی یک همبستگی اجتماعی و سیاسی با ثبات، و یا در برقراری یک سیستم حکومتی روان و پاسخگو.

برخی نظیر استن تیلور تئوری‌های جامعه‌شناسانه انقلاب را به دو دسته عمده تقسیم کرده‌اند:<sup>۵</sup>

نظریات کارکردگرایانه که مبتنی بر سنت دورکهایمی<sup>۶</sup>، پارسونزی<sup>۷</sup> و مرتونی<sup>۸</sup> است و نظریات مبتنی بر تضاد و اجبار که بیشتر ریشه در سنت‌های مارکسی<sup>۹</sup>

۱- تدا اسکاچپول، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی ترجمه سید مجید روئین‌تن، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶، ص ۳۶۲.

۲- برینگتون مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشریه تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ص ۳۹۶.

۳- بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل تهران، ست ۱۳۷۲ ص ۱۵.

۴- همان، ص ۱۱.

5- Stan TAYLOR, Ibid, p.10- 11.

6- Durkheim, The Division of labours in Society.

7- Parsons, The Social System.

8- Merton, Social Theory and Social Structure.

9-Marx, Pretace to A Contribution to the Crotique Economy.

مارکسیستی<sup>۱</sup> دارد. نقطه اشتراک هر دو گروه از نظریات در جستجوی ریشه‌های ثبات و بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی در جوامع توسط هر دسته از آنهاست، با این تفاوت که نقطه عزیمت نظریات کارکردگرایانه بر این مفروض بنا شده است که میزان و کیفیت ثبات در هر جامعه‌ای به میزان گستردگی اجماع اعضاء آن جامعه بر روی اهداف و آرمان‌های قابل تعقیب و ابزارها و شیوه‌های انجام و تحقق آنها بستگی تام و تمام دارد. این نیز به نوبه خود بسته به این است که نظام اجتماعی و نظام سیاسی توانسته باشد با موفقیت یا عدم موفقیت بخشی از وظایف و کارکردهای خود را در این راستا انجام دهد. هرچه یک نظام اجتماعی و نظام سیاسی بتواند با شیوه‌های بهتر، قابل قبول تر و عامه‌پسندتری به ایفای نقش خود در حفظ و بازتولید همبستگی اجتماعی و سیاسی بپردازد و بتواند ارزش‌های بیشتری را تخصیص دهد، به تولید ثبات بیشتر کمک کرده و از بی‌ثباتی و انقلاب فاصله خواهد داشت. در حالیکه، برعکس، اگر چنانچه یک نظام اجتماعی و سیاسی نتواند به خوبی از عهده رساندن جامعه به اهداف و آرمان‌ها و آمال و آرزوهای خود برآید، به تدریج یک نارضایتی و بسیج گروه‌های اجتماعی و اعضاء اجتماع شکل خواهد گرفت که رسیدن به این هدف را در خارج از نظام اجتماعی و نظام سیاسی حاکم و از طریق توسل به طراحی، ساختن و برقراری نظام اجتماعی و نظام سیاسی نوین با اهداف، ارزش‌ها و شیوه‌ها و روش‌های جدید تعقیب خواهد کرد و این یعنی مبادرت آن جامعه به انقلاب.

اما از نقطه نظر تئوری‌های مبتنی بر تضاد و اجبار یا تضاد و ستیز کلید و رمز ثبات و بی‌ثباتی جوامع را بایستی در جای دیگری جستجو کرد، در میزان برابری‌ها یا نابرابری‌های موجود میان افراد و گروه‌های اجتماعی در دسترسی و بهره‌مندی از منابع اقتصادی و سیاسی. وجود نابرابری در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و خصوصاً تداوم و استمرار آن در یک جامعه به معنای درونی و ریشه‌دار شدن بی‌ثباتی، تضاد و منازعه در آن جامعه خواهد بود. البته گروه یا گروه‌های حاکم با به کارگیری شیوه‌های

مختلف کنترل اجتماعی و سیاسی تلاش خواهند کرد تا این تضاد و تعارض را مخفی نگه داشته و مانع از بروز و ظهور آن و در نتیجه در غلتیدن جامعه در بی‌ثباتی گردند ولی آنچه که بایستی بدان توجه داشت این است که تضادهای اجتماعی و سیاسی در نهایت به چگونگی، میزان و حال فشار و اجبار و تهدید موجود بستگی دارد. زمانیکه نظام اجتماعی و سیاسی به هر دلیلی کنترل تضادها و تعارضات منبعث از نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برنیاید و ابزار اجبار و فشار آن توانایی غلبه بر تضادها را از دست بدهد، سربازکردن این تضادها و تعارضات و فروافتادن جامعه در منازعه و ستیز طبقاتی و انقلاب حتمی خواهد بود.

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تولید ادبیاتی گسترده در سطح جهانی برای تبیین پیدایش این انقلاب، کثرت آثار موجود از یک طرف و سنت‌های موجود در مطالعات انقلاب از جانب دیگر، سنخ‌شناسی تئوری‌های تبیین‌کننده انقلاب اسلامی ایران را نیز ایجاب نمود. در این گونه‌شناسی هم رهیافت‌های جامعه‌شناسانه یکی از رهیافت‌های ذکر شده و شناخته شده در برخی از گونه‌شناسی‌های تئوری‌های تبیین‌گر انقلاب اسلامی ایران بود. در مقایسه با سایر رهیافت‌های موجود در این زمینه مثل رهیافت‌های فرهنگی، رهیافت‌های اقتصادی، رهیافت‌های سیاسی و رهیافت‌های روان‌شناسانه، رهیافت‌های جامعه‌شناسانه به لحاظ حجم و شاید کمتر به لحاظ اهمیت، پس از رهیافت‌های فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی، در ردیف چهارم قرار می‌گیرد. هرچند که برخی به دلایلی ترجیح داده‌اند رهیافت‌های جامعه‌شناسانه و اقتصادی را در یک ردیف قرار دهند<sup>۱</sup> که در این حالت نیز این رهیافت پس از دو رهیافت فرهنگی و سیاسی قرار خواهد گرفت.

با اینهمه تاکنون تعداد آثار و مقالاتی که به طور تفصیلی به شرح یک یا چند رهیافت جامعه‌شناسانه در خصوص انقلاب اسلامی ایران پرداخته باشد، بسیار اندک

۱- حمیرا مشیرزاده، نگاهی به رهیافت‌های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران، راهبرد، ۹، بهار ۱۳۷۵.

است. از جمله این آثار می‌توان به کتاب میثاق پارسا با عنوان «خاستگاه‌های اجتماعی انقلاب ایران»<sup>۱</sup> اشاره کرد که در آن او تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه مداخله بیش از حد حکومت در نظام اقتصادی باعث انسجام بیشتر گروه‌های اجتماعی محروم می‌شود. قالب او برای تحلیل تأثیرات این روند، چارچوب نظریه وابستگی در بافت جهان سومی و آسیب‌پذیری‌های اقتصادی است. در ایران نیز همچون سایر جوامع مشابه، مداخله دولت در تخصیص و انباشت سرمایه به سود واحدهای اقتصادی بزرگ و نوپا و به ضرر صنایع سنتی خرده‌پار سنتی و نیز طبقه کارگر تمام می‌شود. ادامه این سیاست و روند، به تدریج مشروعیت حکومت را در میان این طبقات از جامعه تضعیف می‌کند، چراکه حکومت آشکارا به جای خدمت به منافع عامه، در خدمت منافع عده‌ای خاص قرار گرفته است. درآمدهای هنگفت نفتی سال‌های نخستین دهه پنجاه نیز نه تنها گره‌ای از مشکلات موجود را نمی‌گشاید، بلکه با افزوده شدن ناگهانی به درآمدهای دولت و عدم به‌کارگیری صحیح و اصولی آنها، باعث بالارفتن تورم و در نتیجه تشدید نارضایتی‌های موجود و فاصله گرفتن هرچه بیشتر طبقات اجتماعی محروم از رژیم شاه می‌گردد. مدیریت نادرست منابع مالی سهل‌الوصول و انبوه نفتی باعث آسیب‌دیدگی و نارضایتی بازاری‌ها نیز می‌شود. کسانیکه از فرصت تغییرات قانونگذاری در سال ۱۹۷۷ که باعث کاهش هزینه سرکوب شده بود، نهایت استفاده در اقدام جمعی علیه حکومت را می‌کنند. مجرای این حرکت مساجد است، چون سرکوب‌های قبلی کانال‌های دیگر اقدام را مسدود ساخته است. کارگران و کارمندان نیز به این حرکت می‌پیوندند چون منابع، راه‌ها و ابزارهای دیگری را به طور مستقل در دسترس ندارند. در روزهای پایانی ماه‌های انقلاب (پایان سال ۱۹۷۸)، این ائتلاف طبقات اجتماعی مختلف در زیر سایه رهبری آیت‌الله خمینی به طور کامل محقق می‌شود و ناآرامی‌های اجتماعی گسترده نهایتاً

1- Misagh Parsa, *Social Origins of Iranian Revolution*, New Brunswick, N.J: Rutgers University Press, 1989.

ارتش را نیز با خود همراه ساخته و به تمرّد و شورش وادار می‌سازد. ظهور حاکمیت دوگانه، خیلی زود سقوط سلطنت پهلوی در ماه‌های نخستین سال ۱۹۷۹ (۱۱ فوریه)، را به همراه دارد.

مسعود کمالی نیز در فصل نهم کتاب خود با عنوان «ایران انقلابی»<sup>۱</sup> تلاش می‌نماید که تبیینی جامعه‌شناختی از انقلاب اسلامی ایران<sup>۲</sup> ارائه نماید. او در این فصل و به هنگام جستجوی علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که چگونه علما و روحانیت به عنوان رهبران جامعه مدنی، با جلب حمایت طبقات محروم در نهایت موفق به بردن ارتش به موضع بی‌طرفی و ساقط کردن رژیم شاه می‌شوند. بر اساس رویکرد جامعه‌شناختی کمالی، سیاست‌نوسازی اقتدارگرایانه خاندان پهلوی در طی حداقل نیم قرن باعث به حاشیه راندن علما و به زیرکشیده شدن ایشان از جایگاه رفیع اجتماعی رهبری جامعه مدنی می‌گردد. روحانیون در فرصت پیش‌آمده در سال‌های ۵۷ - ۵۶ به متن اجتماعی و سیاسی بازگشته و نه تنها جایگاه خود در جامعه مدنی ایران را باز می‌یابند بلکه به رهبران انقلاب در جریان نیز تبدیل می‌شوند. یکی از مهمترین گروه‌های اجتماعی که روحانیون آنها را به خوبی دیده و از آن استفاده بهینه می‌کنند، «خلع یدشدگان» یا «رانده‌شدگان» (محرومان) هستند که با سیاسی شدن تبدیل به ارتش انبوه انقلابی می‌گردند. علاوه بر این گروه یا طبقه اجتماعی، توفیق روحانیون در جلب و جذب طبقات متوسط سستی (بازاریان) و جدید (متخصصان، مدیران رده متوسط گروه‌های کارمندی و ...) نیز در هدایت و پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷-۵۶ بسیار مؤثر بود. البته این هردو گروه به نوعی از نوسازی اقتدارگرایانه شاه ضرر و لطمه دیده بودند. این گروه‌ها و طبقات ناراضی، پیش از انقلاب عملاً امام خمینی را برای رهبری انقلاب پذیرفتند. رهبری ایشان، خصوصاً در

1- Massod, Kamalli,, Revolutionary Iran, London, Ashegate, 1998.

۲- مسعود کمالی، «تبیین جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی ایران» ترجمه محمد سالار کسرابی، نامه پژوهش، سال چهارم، شماره‌های ۱۲ و ۱۳ بهار و تابستان ۱۳۷۸، ص ۷۵ - ۱۰۵.

جلب نظر و به زیرچتر انقلاب آوردن گروه‌های لیبرال از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی، بی‌طرفی ارتش را به همراه داشت، که این خود نیز از آخرین ضربه‌های کاری بر پیکره رژیم شاه و از عوامل اصلی سقوط این نظام سیاسی محسوب می‌شود. علاوه بر دو اثر فوق‌الذکر، در این زمینه می‌توان به کتاب «طبقات اجتماعی و رژیم شاه»<sup>۱</sup> اثر محمد رحیم عیوضی و نیز «طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران»<sup>۲</sup> اثر منصور معدل اشاره کرد، که در آنها هر یک از محققین و نویسندگان مورد اشاره تلاش کرده‌اند با رویکردی جامعه‌شناختی چگونگی فاصله‌گرفتن طبقات مختلف از رژیم شاه یا چگونگی رانده‌شدن این طبقات توسط رژیم شاه و در نهایت ائتلاف آنها در سایه ایدئولوژی و رهبری اسلامی را توضیح داده و به تبیین چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی سال‌های ۵۷-۵۶ در ایران از منظر و با رویکرد جامعه‌شناختی بپردازند.

آنچه در این مقاله خواهد آمد تلاشی است از جانب نگارنده برای معرفی مشروح و مفصل حداقل دو رهیافت جامعه‌شناسانه از دو حوزه و سنت تحقیقاتی و دانشگاهی مجزا و معتبر امروزین جهان یعنی سنتی فرانسوی و نگاهی آمریکایی. امید است که این مختصر افزوده‌ای باشد بر آنچه که تاکنون صورت گرفته است. دو تن از ایران‌شناسان مشهور آمریکایی و فرانسوی که به انقلاب اسلامی ایران نیز پرداخته و دارای آثاری در این زمینه هستند، برای تبیین حرکت انقلابی سال‌های ۷۹ - ۱۹۷۸ مردم ایران، رهیافتی جامعه‌شناسانه اختیار کرده‌اند. این دو نفر عبارتند از جامعه‌شناس<sup>۳</sup> فرانسوی پل وی ای<sup>۴</sup> و سیاست‌شناس<sup>۵</sup> آمریکایی ایک هوگلاند.<sup>۶</sup> هر دو محقق در

۱- محمد رحیم عیوضی، طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۰.

۲- منصور معدل، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمدسالار کسرائی، تهران، انتشارات

باز، ۱۳۸۲، ص ۳۰۴.



چارچوب سنت غیرکارکردگرایانه یعنی سنت چپ و مارکسیستی به تبیین جامعه‌شناختی از انقلاب اسلامی ایران دست یازیده‌اند.

### الف - تخریب روابط اجتماعی، خصوصاً رابطه بین «دولت» - «ملت» عامل انقلاب در ایران

پل وی‌ای تلاش می‌کند که انقلاب اسلامی ایران را در چارچوب مجموعه‌ای از «روابط اجتماعی»<sup>۱</sup> مورد مطالعه قرار داده و تحلیل نماید. به نظر او، در میان این روابط اجتماعی رابطه بین «دولت»<sup>۲</sup> و «ملت»<sup>۳</sup> از یک طرف و رابطه «مرکز»<sup>۴</sup> و «پیرامون»<sup>۵</sup> در نظام سرمایه‌داری بین‌الملل از جانب دیگر دارای نقش اساسی در مبارزات توده‌های مردم ایران و سرنگونی رژیم سلطنتی شاه داشته است.<sup>۶</sup>

به اعتقاد پل وی‌ای از کودتای ۱۹۵۳ به بعد، دولت ایران به عنوان پیرامون بازار جهانی (مرکز)، چیزی نبوده است جز «یک دولت واسطه که به نفع سرمایه‌داری جهانی دلالی می‌کرده است».<sup>۷</sup> دولت ایران، به عنوان یک دولت صادرکننده نفت به طور دائم از بازار جهانی آویزان بوده و در آن نقش واسطه بین تولیدکنندگان سرمایه‌داری جهانی از یک طرف و یکی از عمده‌ترین مصرف‌کنندگان آن یعنی ملت ایران از جانب دیگر را بازی می‌کرده است. به این ترتیب دولت ایران در دوران پهلوی عبارت بود از اولاً یک «دولت سرمایه‌داری» در یک کشور سرمایه‌داری در حال توسعه، ثانیاً یک «دولت دیکتاتوری از نوع پادشاهی» که فشار و کنترل سیاسی سختی را بر ملت خود اعمال می‌کرد و بالاخره یک «دولت وابسته»، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی، به سرمایه‌داری جهانی و به طور خاص به ایالات متحده آمریکا که در رأس این سرمایه‌داری جهانی قرار داشت.

1-Les Rapports Sociaux 2-Etat 3-Nation

4-Centre 5-Peripherie

6-Paul Vieille, "Transformation des rapports Sociaux et revolution en Iran", Peuples Mediterraneens N.8. Juillet - Septembre 1979, p.25-57..

7-I bid , p.39.

هرچند که به عنوان یک دولت سرمایه‌داری جهان‌سومی دولت ایران دارای خصوصیات و ویژگی‌های واقعی یک دولت سرمایه‌داری نبوده است. ولی دولت ایران با ویران کردن بافت سنتی فئودالی جامعه ایرانی توسط یک اصلاحات ارضی محدود، عملاً زیرساخت‌های اقتصادی سنتی کشور را نابود ساخت. با این کار، دولت ایران بخش اعظم روابط اجتماعی گذشته جامعه ایران، خصوصاً رابطه خود (دولت) با ملت ایران را برهم زده و تخریب نمود. به دلیل وابستگی‌های ساختاری به بازار جهانی، دولت ایران در عمل این کشور را به سوی یک صنعت کاملاً وابسته، و یک اقتصاد کاملاً حاشیه‌ای و مصرفی سوق داد. به عبارت دقیق‌تر، دولت ایران یک «اقتصاد پیرامونی» را در این کشور برقرار ساخت، «اقتصادی که فعالیت‌ها و اشکال تولید گذشته را از بین برد و به جای آنها چیزی جز روابط تولید سرمایه‌داری، آنهم به صورت ناقص را، جایگزین ساخت.»<sup>۱</sup> این نوع رابطه با بازار جهانی بخش قابل توجه دیگری از روابط اجتماعی موجود در جامعه ایران را نابود کرد.

در روند قطع رابطه دولت و ملت که عامل اصلی آن دولت ایران و سیاست‌های اتخاذ شده توسط آن بود، به تدریج رابطه دولت با طبقات مختلف اجتماعی اعم از طبقات سنتی و طبقات نوین گسسته شد. از نخستین طبقاتی که رابطه‌اش با دولت به سمت گسست پیش‌رفته و قطع شد، طبقه دهقانان است، ولی نه دهقانان مقیم روستاها بلکه «دهقانان جلای وطن کرده» مقیم شهرهای بزرگ. سپس به ترتیب و به تدریج طبقه کارگر، بازاری‌ها و سرمایه‌داران سنتی ایران، روحانیت، روشنفکران و خصوصاً طبقه کارمندان و طبقه سرمایه‌داری نوین ایران یکی پس از دیگر به سوی قطع رابطه با دولت کشانیده می‌شوند. در آستانه انقلاب و خصوصاً در ماه‌های پایانی حرکت انقلابی مردم ایران، دولت منزوی شده این کشور دارای کمترین ارتباطی با اقشار و طبقات مختلف جامعه ایران نبود. انقلاب در واقع حرکتی از جانب مردم ایران برای پرکردن خلأ ایجاد شده بود تا با خلق دولتی جدید که با طبقات و اقشار

اجتماعی قهر نباشد، رابطه لازم، ضروری و گریزناپذیر بین دولت و ملت را سامان دهد. فقدان روابط اجتماعی بین دولت و ملت امری نبود که بتواند تداوم یابد؛ یا بایستی دولت پهلوی به تجدید رابطه با ملت می‌پرداخت که از آن عاجز بود و یا ملت باید دولتی دیگر جایگزین دولت پهلوی می‌نمود که بتواند روابط اجتماعی مورد نیاز برای تداوم حیات جامعه را تأمین نماید، و آنچه برای حل این بحران اتفاق افتاد راه‌حل دوم بود که از طریق انقلاب محقق شد.

گسترش روزافزون طبقه جدید «دهقانان جلای وطن کرده»<sup>۱</sup> یکی از تبعات و نتایج عمده سیاست اقتصادی پیرامونی و وابسته دولت ایران بود. در نتیجه‌ی انقلاب سفید شاه، خصوصاً اصلاحات ارضی او، دهقانان ترک وطن کرده، روستاهای خرد را به قصد جستجو و یافتن کار در شهرهای بزرگ رها کردند. اینان در نهایت خود را در مناطق پیرامونی تهران یافتند، زیرا دولت پیرامونی ایران به عنوان یک ابزار تولید وابسته به سرمایه‌داری جهانی، از تولید و تدارک کار برای این فقرای جدید ناتوان بود. همین طبقه محروم و بینوای حلبی‌آبادها و آلونک‌نشین‌های اطراف پایتخت بود که اولین و آخرین شکست رژیم شاه در جریان انقلاب را رقم زد. آنها نخستین طبقات شورشی و انقلابی بودند که در آغاز حرکت انقلابی مشارکت فعال داشتند و هم آنها بودند که با حضور انبوه، سیل‌آسا و مستمر خود در خیابانها نهایتاً طومار رژیم شاه را در هم پیچیدند.

طبقه کارگر یا طبقه کارگران مدرن ایران (پرولتاریا)<sup>۲</sup>، با جمعیت زیاد خود علیرغم اینکه یک مجموعه و پدیده جدید و متأخر بود ولی هرگز در مبارزه علیه رژیم شاه کوتاه نیامد. با وجود بهره‌مندی از تولید زنجیره‌ای و کارهای جدید ناشی از گسترش فراینده صنعت مونتاژ، طبقه کارگر از شرایط موجود راضی نبود: کارگران به طور دائم علیه شرایط بد کار در کارگاه‌ها و نیز علیه بی‌عدالتی و نابرابری موجود بین اکثریت

1- Les "Paysans depaysannes"

2- Les "Proletariat iranien"

عظیم کارگران و اقلیت کارگران ماهر معترض بودند. شرایط معیشتی و زندگی کارگران به گونه‌ای بود که به سختی می‌شد بین آنان و طبقه دهقانان جلای وطن کرده‌ی تازه وارد به عرصه کار و کارگری تمیز و تفکیک فائل شد. محرومیت انگیزه اصلی این آحاد گسترده برای شرکت در مخالفت‌ها و تظاهرات علیه رژیم شاه بود. بایستی یادآور شد که به جز کارگران صنعت نفت که نقش تعیین کننده و مستقلى در حرکت انقلابی مردم ایران بازی کردند، کلیت طبقه کارگر دارای ویژگی خاص برای خود نبود: در جریان انقلاب این طبقه بیشتر به عنوان «یک عضو از مجموعه طبقات شهری حضور داشت تا یک طبقه پیشرو، مبتکر و مستقل».

بازار یا «بورژوازی ملی»<sup>۱</sup> ایران از دیرباز معرف شبکه ارتباطات اقتصادی کشور بوده و معمولاً هم به همین عنوان معروف بوده است. بازار اولاً «کنترل بخش اعظم تولیدات کارخانه‌ها را در اختیار داشته است». ثانياً «جریان توزیع کالاهای داخلی و خارجی، خصوصاً صادرات کشور، البته به استثنای نفت، در کنترل بازار بوده است». ثالثاً «بخش قابل توجهی از اعتبارات کشور شامل اعتبارات جاری و نیز جریان اعتبارات و پول‌های مربوط به امور دینی» توسط بازار اداره می‌شده است.<sup>۲</sup> تحت فشار سنگین و خردکننده شکل‌گیری و تأسیس مرحله مابعد سرمایه‌داری مدرن در ایران، این طبقه فعال و پویای جامعه ایرانی نقش سنتی خود را از دست داد. نخست شبکه‌های جدید مالی و بازرگانی بین‌المللی جانشین شبکه‌های کهن بازار گشت و سپس این انبوه واردات تسهیل شده بواسطه درآمدهای هنگفت نفتی سال‌های ۷۴-۱۹۷۳ بود که بازار را از میدان بدر کرده و حاشیه نشین ساخت. با اینهمه، نه تنها طبقه متوسط بازار «به هیچ وجه به سمت نابود و محو شدن پیش نرفت» بلکه همیشه مخالفان فعال و عملگرای رژیم شاه بخش قابل توجهی از نیروهای خود را از همین طبقه یارگیری می‌کردند. در طول جریان انقلاب ایران «هنگامیکه مخالفت و مبارزه با

1-La "Bourgeoisie nationale"

2-I bid, p. 31.

رژیم شاه همگانی شده و گسترش یافت؛ بازار نقش مرکز و کانون قیام برای پیرامون نشینان مستضعف شهری را بازی کرد.<sup>۱</sup> طبقه جدید، پرجمعیت و فقیر شهرکها، آلونک‌نشین‌ها و حلیه‌آبادهای پیرامون شهر بزرگ تهران از مرکزیت بازار تهران در تظاهرات انقلابی بنیان‌برافکن ماه‌های انقلاب در ایران شرکت می‌کردند.

اما روحانیت<sup>۲</sup> به لحاظ تاریخی، همیشه نقش رابط اجماع‌سازی ملی و واسطه بین ملت و دولت را در ایران بازی می‌کرده است. از آنجائیکه روحانیت تجسم و مظهر ناسازگاری و مخالفت با قدرت حاکم بوده است، این طبقه سامان‌بخش اجماع ملی و نیز سازمان دهنده مبارزه جامعه مدنی ایران علیه جامعه سیاسی این کشور محسوب می‌شده است. روحانیت برای همیشه پاسدار و محافظ هویت ایرانی (اسلامیت و ایرانیت) ملت ایران بوده است. رژیم شاه در سال‌های آخر حیات خود تلاش نمود تا با به‌کارگیری و اعمال یک سیاست جدید، بدلولوژی اسلامی موجود در جامعه ایران را با یک «نظریه سلطنتی» جایگزین سازد: با مطرح ساختن و ارجاع دادن به شکوه و عظمت ضداسلامی دوران ماقبل اسلام، سلسله پهلوی درصدد بود تا روابط اجتماعی دوران خود را با روابط اجتماعی آن دوران طلایی گره زده و مرجع هویتی جدیدی را جانشین هویت اسلامی - ایرانی موجود سازد. این اقدام تهدید آشکار و مستقیمی بود علیه روحانیت که بایستی جایگاه و موقعیت تاریخی خود را از دست می‌داد. در نتیجه یک چنین شرایطی روحانیت بیش از دو راه در پیش رو نداشت، یا تن دادن به زوال و نابودی و یا طغیان و قیام علیه وضع موجود و انتخاب نهایی روحانیت راه دوم بود.

نهضت نخستین روحانیت در سال ۱۹۶۳ با شکست مواجه شد زیرا نتوانست طبقات مردمی و توده‌ای نظیر کشاورزان و دهقانان جلای وطن کرده را با خود همراه سازد. در این حرکت که فقط هم‌پیمان تاریخی روحانیت یعنی طبقه متوسط سستی بازار او را همراهی کرد، در نهایت روحانیت خود را در مقابل رژیم تقویت شده شاه توسط

1- bid, p.32.

2- L' "Eglise chiite"

ایالات متحده آمریکا، تنها یافت. ولی در سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ شرایط کاملاً متفاوت گشته و فرق کرده بود: در جریان حرکت انقلابی این سال‌ها، روحانیت با تکیه بر بی‌عدالتی و فساد مالی رژیم شاه توانست طبقات مختلف اجتماعی را بسیج کرده و با خود همراه سازد. با جذب دهقانان ناراضی از اصلاحات ارضی شاه و نیز طبقه جدید دهقانان جلای وطن کرده، روحانیت شیعه توانست نقش تاریخی متقد قدرت مرکزی را به خوبی و به تمام و کمال بازی کند. توده‌های زنجیر گسیخته و به هیجان آمده گرد یک چنین روحانیتی جمع شدند تا به مخالفت و مبارزه با رژیم ظالم پهلوی برخیزند.<sup>۱</sup>

در ایران مدرن، طبقه جدید روشنفکر<sup>۲</sup> یک رقیب ارگانیک جدی برای روحانیت در زمینه هدایت و رهبری فکری توده‌ها محسوب می‌شده است. ولی برخلاف روحانیت، بخش اعظم روشنفکران هرگز دارای بدبینی افراطی در قبال دولت نبوده‌اند. برعکس به دلیل روابط و پیوندهایی که میان طبقه روشنفکر و دولت برقرار بوده است، روشنفکران ایرانی تلاش آن داشته‌اند تا «از طریق اصلاح رابطه جامعه مدنی با جامعه سیاسی، بین دولت و ملت آشتی برقرار سازند». طبقه روشنفکر به طور فعال در انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ و نیز در مطالبات ملی‌گرایانه و قانونی دوران مصدق مشارکت جسته و سهیم بود. ولی با اینهمه، در عین جستجو و آرزوی یک دولت ایده‌آل، این طبقه تأمین و تغذیه‌کننده کادرهای بالای دولت «مدرن‌ساز»<sup>۳</sup> شاه در سال‌های پس از ۱۹۶۰ گردید. در نتیجه طبقه روشنفکر رابطه خود را با طبقات مردمی و توده‌ای جامعه ایران، مخصوصاً کارگران، دهقانان و دهقانان جلای وطن کرده قطع نمود.

بدینسان از کودتای ۱۹۵۳ به بعد، دولت ایران با برقراری یک رژیم پلیسی و در نتیجه‌ی اثرات سوء و منفی عملکرد یک چنین رژیمی، روابط اجتماعی خود با هریک از طبقات مردمی این کشور را منهدم و ویران ساخت. با برهم زدن نقش واسطه‌ها و

1- Paul Vieille, "L'insition chiite, la religiosite populaire, le martyre et la revolution", peuples Mediterraneens, N.16, juillet – Septembre 1981, p.77-92.

2-L'Intelligentsia

3- Modernisateur

کانال‌های سنتی که به ایفای نقش بین دولت و ملت می‌پرداختند، رژیم شاه عنصر ایرانی را منزوی ساخت. مهمتر و خطرناک‌تر از قطع رابطه با طبقات اجتماعی و برهم‌زدن روابط اجتماعی گذشته این بود که رژیم شاه نتوانست روابط نوین و رابط‌های جدیدی را تعریف کرده و جایگزین روابط و رابط‌های منهدم شدهٔ قبلی سازد.

البته با تکیه بر درآمدهای نفتی دولت ایران توانست طبقهٔ جدیدی را در ایران خلق کرده و متولد سازد: این طبقه جدید عبارت بود از «طبقهٔ بوروکراتیک»<sup>۱</sup> که از کارمندان و کارکنان متوسط و پایین دستگاه‌های دولتی و شبه‌دولتی (نیمه‌دولتی) تشکیل می‌شد. این طبقه به تدریج و خیلی زود به تکیه‌گاه اصلی رژیم‌شاه تبدیل گشت. ولی برخلاف تصور رژیم شاهنشاهی ایران، این طبقهٔ عظیم بوروکراتیک هرگز «ایدئولوژی سلطنتی»<sup>۲</sup> رژیم شاه را نپذیرفته و بدان ایمان نیاورد. ایدئولوژی واقعی این طبقه چیزی جز «ایدئولوژی مصرف»<sup>۳</sup> نبود. در سال ۱۹۷۵، هنگامیکه بحران مصرف رو به وخامت گذاشت، این طبقهٔ جدید نیز که هرگز از بدنهٔ ملت جدا نبوده، خیلی سریع از رژیم شاه بریده و به صفوف ملت پیوست.

و اما طبقهٔ سرمایه دار یا بورژوازی ایرانی<sup>۴</sup> که فرزند اقتصاد سرمایه‌داری رژیم شاه بود، هیچگاه نتوانست به یک طبقهٔ سرمایه‌دار واقعی تبدیل شود. این طبقه بیشتر یک «بورژوازی ابزاری»<sup>۵</sup> یا طبقهٔ همکار و شریک دربار و طبقهٔ حاکم بود تا هر چیز دیگر. در واقع، از بعد خارجی دولت ایران بیش از یک دولت واسطه و دلال نبود که برای و به نفع سرمایه‌داری جهانی کار می‌کرد، و از بعد داخلی نیز این دولت «یک طبقهٔ حاکم بود که به هیچ وجه یک طبقهٔ راهبر محسوب نمی‌شد بلکه بیشتر طبقه‌ای بود که اتصال و ارتباط با بازار جهانی را سازمان داده و برقرار می‌ساخت. طبقه‌ای که فعالیت‌ها و روابط تولیدی گذشته را از بین می‌برد، تولید نفت را سامان می‌بخشید و

1-La "classe bureaucratique".

2-La "ideologie imperiale".

3-La "ideologie consommatrice".

4- la "bourgeoisie iranienne"

5-Une " bourgeoisie d'appareil"

درآمدهای نفتی را هزینه می‌کرد، یعنی امکان بازیافت مجدد درآمدهای نفتی در پوشش و شکل مصرف تجهیزات را که از لوازم عمده امر مصرف می‌باشد، فراهم می‌ساخت.<sup>۱</sup> بعلاوه سرمایه‌داری یا بورژوازی ایران فرصت‌طلب بود، به این معنی که «این طبقه درصدد بود تا از شرایط اقتصادی کشور به نحو اکمل و احسن و تا جائیکه امکان دارد به نفع خود بهره گیرد، شرایطی که در آن همه مراکز تصمیم‌گیری، مفهوم‌سازی، تحقیقاتی، فنی، مدیریتی، بازاریابی و ... در خارج از مرزهای<sup>۲</sup> ایران قرار داشتند. به این ترتیب بورژوازی ایران هیچگاه یک هویت و حیات مستقل نداشت: این طبقه به شدت به پدیدآورندگان یا پدر و مادر خود یعنی قدرتهای خارجی و دولت ایران وابسته بود.

طبقه سرمایه‌دار ایرانی به دلیل قرار داشتن در زیر سلطه سرمایه‌داری جهانی و نیز احساس عدم امنیتی که می‌کرد، هیچگاه یک تکیه‌گاه و پناهگاه مطمئنی برای رژیم شاه نبود. بورژوازی ایرانی از یک طرف ملی نبود و از جانب دیگر به عنوان یک طبقه جدید نه دارای ساختار مستحکمی بود و نه از سازمان یافتگی کافی برخوردار. آنچه که در این طبقه کاملاً مشهود بود عبارت بود از اینکه از هر فرصتی برای ثروت‌اندوزی بهره می‌جست. با اینهمه، هنگامیکه علائم بحران اقتصادی در ایران هویدا گشت، این طبقه به نام امنیت و به بهانه امنیت اقتصادی در ایران، سرمایه‌های خود را به خارج از این کشور منتقل ساخت. زمانیکه رژیم شاه برای کنترل اوضاع در آستانه انقلاب ایران تلاش کرد تا بعضی از امتیازات سرمایه‌داری این کشور را کنترل کرده و محدود سازد، بورژوازی ایرانی خیلی زود به صف ناراضیان شاه پیوست. و بالاخره، هنگامیکه رژیم شاه تلاش کرد تا با تیرئه خود از اشتباهات و خطاهای صورت گرفته، مسؤلیت عملکرد بد نظام و نیز ناراحتی‌ها و بدبختی‌های مردم را به دوش این طبقه بیاندازد، بورژوازی در مقابل رژیم قد علم کرده و ایستاد.

1-Paul Vieille, "Transformation des rapports sociaux et revolution en Iran", p.39.

2-I bid, p.43.



در واقع می‌توان گفت آنچه که بین دولت شاهنشاهی ایران و طبقات مختلف ملت در این کشور اتفاق افتاد به گونه‌ای گریزناپذیر و طبیعی بود. چون به عنوان دلال بازار جهانی و در چارچوب یک اقتصاد سرمایه‌داری، دولت ایران مجبور بود تا روابط اجتماعی گذشته را به هم بریزد، و این دولت چنین کاری را به خوبی و درستی انجام داد. به امید بهره‌مندی از حمایت بورژوازی و با حساب کردن بر روی آورده‌ها و حمایت‌های طبقه جدید بوروکراتیک دولت ایران عملاً کلیه روابط سنتی خود با سایر طبقات اجتماعی را برهم زده و از میان برد. رژیم شاه در این حرکت به میزان بسیار زیادی روی ارتش، پلیس و ساواک حساب می‌کرد زیرا بازیافتن و به دست آوردن اجماع ملی از دست‌رفته به دلیل عملکرد فوق‌الذکر بسیار ضروری و حیاتی بود و این مهم در شرایط پیش‌آمده جز با اعمال زور و فشار شدنی نبود. به این ترتیب خشونت دولت ایران در قبال ملت این کشور دارای یک دلیل ساختاری و بنیادی بود و نه مقطعی، عارضی و گذرا: «قدرت سیاسی در ایران کاملاً آگاهانه به این استدلال توسل می‌جست که چون رسیدن به یک اجماع گسترده و مداوم از طریق ایدئولوژی در کشوری که تمام قدرت سیاسی آن ذاتاً فاسد ارزیابی می‌شود، امکان‌پذیر نیست، بناچار بایستی آنرا با ترور و خشونت بدست آورد.»<sup>۱</sup> در نتیجه، خشونت، زور و فشار ذاتی نظام پهلوی بود یعنی بخشی از اجزاء و بنیادهای این نظام به شمار می‌رفت، جزیی که بدون آن امکان تداوم حیات برای این رژیم امکان نداشت.

و اما ملت ایران به عنوان یک ملت زخم‌خورده از امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی و خرد شده توسط دولت خود، خویشتن را در یک شرایط بحرانی می‌دید. این ملت بافت اجتماعی سنتی خود را از دست داده بود، بدون اینکه بداند روابط اجتماعی آینده آن چه خواهد بود. در واقع «بحرانی که دامن‌گیری کلیه روابط اجتماعی در ایران گشته بود، به خودی خود دولت را به عنوان کانون و مرکز این بحران نمایاند. این

مجموعه روابط دولت با تمام طبقات اجتماعی بود که دچار بحران شده بود.<sup>۱</sup> بدینسان ملت ایران در این مقطع از حیات خود یعنی در سال‌ها و ماه‌های منجر به انقلاب، در جستجوی یک هویت نوین و روابط جدید با دولت خود بود. در این زمان بحران هویت و بحران روابط اجتماعی با دولت تبدیل به یک بحران فراگیر و ملی گشته بود.

انقلاب چون یک عکس‌العمل، یک راه‌حل و یک پاسخ به این بحران عمومی بود که خود را نمایند. به تعبیر پلوی ای: «انقلاب تجلی و ظهور بحران عمومی دولت در ایران بود»<sup>۲</sup>. بحران روابط بین دولت و اجتماع، بحرانی که به دلیل منزوی شدن آحاد ملت ایران به عنوان موضوعات و عناصر روابط دولت، بین آن و ملت در طبقات اجتماعی پدید آمده بود. و این منزوی شدن چیزی جز نتیجه تخریب نهادهای سنتی گذشته و روابط اجتماعی پیشین با طبقات اجتماعی و عدم جایگزینی آن با نهادها و روابط جدید نبود. ملت ایران در انقلاب خود، رأساً به جستجوی «رابطه جدید با دولت» پرداخته بود. در این جستجو، ایرانیان، این آحاد منزوی شده توسط بحران، یکدیگر را در خیابان‌ها (تظاهرات گسترده خیابانی) یافتند تا باهم به تعریف و تأسیس یک هویت ملی جدید و نوین بپردازند. در جریان انقلاب، این ملت ایران با فرهنگ و باورهای خود، با زبان و آئین خود، با ادبیات و آهنگ خود و بالاخره با سازمندی داوطلبانه و خودجوش خود بود که به صحنه آمده بود. مردم ایران می‌خواستند خود خویشان را معرفی کنند. و این مهم با انقلاب و تظاهرات گسترده انبوه خیابانی آنها صورت می‌گرفت. ملت ایران خود به راه افتاد تا آنچه را که دولت شاه تخریب نموده بود بازسازد ولی اینبار نه با آن دولت بلکه با دولتی که خود تأسیس می‌کرد. دولتی برخاسته از انقلاب.

به اعتقاد پلوی ای حرکت انقلاب در پی یک بحران اقتصادی جهانی که انتصاد ایران را نیز تحت تأثیر قرار داده و مختل ساخت، آغاز گشت. شورش انقلابی

نخستین، توسط طبقه‌ای که مورد بیشترین بی‌مهری‌ها، بی‌توجهی‌ها و اجحاف‌ها قرار گرفته بود، یعنی طبقه دهقانان جلای وطن کرده صورت گرفت. سایر طبقات اجتماعی نیز پس از غلبه بر ترس خود به این حرکت پیوستند. آنچه که در جریان انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت «نه بازگشت به گذشته بلکه تعریف یک رابطه جدید بین دولت و ملت بود. نه تنها یک دولت جدید، بلکه یک ملت جدید، یک «ملت - مردم»<sup>۱</sup> که قبل از آن هیچگاه وجود خارجی نداشته است».<sup>۲</sup> به عبارت دیگر در این انقلاب قبل از هرچیز یک «ملت - مردم» شکل گرفت تا بتواند با تأسیس یک «ملت - دولت»<sup>۳</sup> جدید، بحران موجود مزمن در جامعه ایران را علاج سازد.

و اما درخصوص اسلامیت انقلاب ایران پل وی ای را اعتقاد بر آن است که اسلام «نام و عنوانی بود که به وحدت مردم»<sup>۴</sup> داده شد. این مردم ایران و طبقات توده‌ای این کشور بودند که انقلاب را به جریان انداخته و حرکت انقلابی را بسط و گسترش دادند. سایر طبقات اجتماعی نظیر روحانیت و روشنفکران کاری و چاره‌ای جز دنباله‌روی از این حرکت مردمی ملت را نداشتند. به اعتقاد جامعه‌شناس فرانسوی آنچه که در انقلاب ایران مشهود و اصل بود حضور «همه مردم و قاطبه ملت ایران بود». به نظر پل وی ای کیان و تمامیت انقلاب ایران را همین حضور یکپارچه و همگانی مردم تشکیل می‌داد: «سردسته این درام انقلابی نه واعضان شیعه و نه هیچ طبقه دیگری، از جمله و صد البته طبقه روشنفکران سیاسی نبود بلکه این جوانان شامل کارگران، کارمندان، دانش‌آموزان، دانش‌جویان و بیکاران بودند که بدون اینکه توسط حزبی یا گروه‌های سیاسی - نظامی و یا روحانیت سازماندهی شوند، به طور خودجوش و داوطلبانه دور هم گرد آمدند. در

1- "Nation - peat".

2-I bid,p.46.

3 -"Nation - Etat".

4- I bid,p.50.

نتیجه این خود آنها و خود مردم بودند که عمل کرده و از درام خود با فرهنگ خویش با کلمات خویش، با عادات خویش و با آهنگ و آیین خویش سخن می‌گفتند.<sup>۱</sup> به این ترتیب به نظر پل وی‌ای این «شیعه توده‌ای» یا «تشیع مردمی»<sup>۲</sup> به عنوان سمبل دیرین اتحاد مظلومین علیه ظالمین، و نه «روحانیت شیعه» بود که به سلاح مردم ایران علیه بی‌عدالتی و ستمگری شاه تبدیل گشت.<sup>۳</sup>

به اعتقاد پل وی‌ای، در جریان انقلاب اسلامی، روحانیت شیعه با تلاش برای در اختیار گرفتن و کنترل جهت سیاسی جامعه، از نقش سنتی خود در جامعه ایران فاصله گرفت. روحانیت با تبدیل کردن تشیع به یک ایدئولوژی سیاسی و با خارج کردن تشیع از حالت یک «مکتب اعتراض» صرف، دیگر به یک نقش سیاسی - مذهبی بسنده نمی‌کرد. روحانیت اینبار در جستجوی قدرت سیاسی بود. به اعتقاد پل وی‌ای «خمینیسیم یک پدیده سیاسی - مذهبی کاملاً جدید است که نشانگر تطبیق روحانیت با شرایط جدید می‌باشد... خمینیسیم درصدد ارائه پاسخ خاص خود به تحولات بنیادین جامعه ایران است.»<sup>۴</sup>

بدین ترتیب پل وی‌ای در رویکردی چپ جهان سوم‌گرایانه چارچوب نظری رابطه بین «مرکز» - «پیرامون» در عرصه بین‌الملل و رابطه بین «دولت» - «ملت» در حوزه داخلی را برای رهیافت جامعه‌شناسانه خود برگزیده است. رابطه تنگاتنگ بین رژیم پیرامونی شاه با مرکزیت جهان سرمایه‌داری باعث تخریب رابطه سست دولت پهلوی با ملت می‌گردد، و این گسست است که شکاف انقلاب را موجب می‌شود. در توصیف چگونگی تخریب روابط اجتماعی ملت با دولت پل وی‌ای به خوبی چگونگی پدیداری این گسست بین هریک از طبقات اجتماعی با دولت را شرح می‌دهد و

1-I bid,p.48.

2-Le "chiisme populaire"

3-Paul vieille, "La revolte de Iran, table ronde", Peuples editerraneens,N.5,octobre - decembre 1978 , p . 123 - 128.

4- Paul vieille, "Le drame revolutionnaire iranien et ses acteurs ", Politique aujourd'hui, 12. janvier - fevrier, 1980 , p . 43 - 35.

خصوصاً نشان می‌دهد که چگونه دولت ایران از جایگزین‌سازی روابط تخریب شده با روابط جدید عاجز می‌ماند. طبقات جدید به انتظار رژیم شاه در این زمینه پاسخ نمی‌گویند و در بحران انقلاب آنان نیز به طبقات توده‌های پیشین می‌پیوندند. در این میان آنچه که بدون پاسخ و قابل نقد می‌ماند عبارتست از: ۱- دادن انگیزه‌های صرفاً اقتصادی به جدایی طبقات اجتماعی از رژیم شاه، که بسیاری از واقعیت‌های انقلاب اسلامی ایران خلاف آنرا اثبات می‌کند. ۲- تقریباً همسان دانستن نقش طبقات مختلف اجتماعی در انقلاب تا جائیکه بالاخره معلوم نمی‌شود، رهبری این انقلاب با که بوده است و چرا، درست است که حضور گسترده مردم در انقلاب اسلامی ایران یکی از ویژگی‌های بارز این انقلاب محسوب می‌شود ولی در هیچ انقلابی نمی‌توان همه طبقات را پیرو توده‌ها دانست و توده‌ها را همزمان عامل و راهبر انقلاب فرض کرد. در هر حال امواج توده‌ها توسط مرکز یا مراکز هدایت می‌شدند، ولی این مرکز کجا بوده است؟ این راهبران کیانند؟ به اعتقاد قریب به اتفاق محققین و تحلیل‌گران، این رهبران روحانیت و خصوصاً شخص امام خمینی بوده‌اند. ۳- توجیه چرایی اسلامی شدن انقلاب ایران نیز توجیهی نه چندان قوی به نظر می‌آید. تشیع توده‌ای یا مردمی و نقش آن در انقلاب ایران واقعیتی است غیرقابل انکار، ولی چرایی و چگونگی ایدئولوژی انقلاب شدن این تشیع و عدم مقبولیت ایدئولوژی‌های دیگر موجود، نظیر ایدئولوژی مارکسیستی انقلاب در میان مردم، امری است که نیاز به تحلیلی عمیق‌تر از آنچه که ارائه شده است، دارد. ۴- بعلاوه شروع حرکت انقلابی توده‌های مردم ایران در سال ۱۳۵۶، تقریباً به اجماع صاحب‌نظران آکادمیک، ۱۹ دی ۱۳۵۶ بوده است، در حالیکه در این زمینه نیز پل‌وی‌ای جانب چپ‌های ایرانی را در تعیین آغاز برای حرکت انقلابی سالهای ۵۷-۱۳۵۶ را گرفته و شورش‌های حلبی‌آبادها و آغازی برای انقلاب ۵۷ ذکر می‌کند.

## ب - اصلاحات ارضی شاه و عدم حمایت روستائیان از شاه عامل پیروزی انقلاب در ایران

سیاست شناس آمریکایی اریک هوگلاند، انقلاب ایران را به عنوان نتیجه اصلاحات ارضی ۱۹۶۲ رژیم شاه تحلیل و ارزیابی می‌کند. او در رهیافت جامعه‌شناسانه - اقتصادی خود نقش روستائیان را به عنوان یک گروه‌بندی اجتماعی در انقلاب ایران مورد ملاحظه قرار داده و مبنای تحلیل و مطالعه خود می‌گرداند. به نظر او نقش روستائیان در انقلاب ایران بسیار مهم بوده است، زیرا اکثریت آنان از رژیم شاه حمایت نکردند و این عدم حمایت در سقوط شاه و پیروزی انقلاب تعیین کننده بود.

بنا به تحلیل هوگلاند روستائیان در حوادث انقلابی سال ۱۹۷۸ ایران بی‌تفاوت و غیرفعال بودند.<sup>۱</sup> کارگزاران و عوامل اصلی و مؤثر این حرکت انقلابی بیشتر «روستائیان شهری» بودند. این قشر از روستائیان درارای نقش حیاتی در سقوط رژیم شاه بودند. اینان از طرفداران و نیروهای فعال روحانیت در جریان انقلاب به شمار می‌رفتند.<sup>۲</sup>

به نظر اریک هوگلاند علل بلافصل و یا «فوری»<sup>۳</sup> انقلاب ایران را می‌توان در توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سال‌های ۷۷ - ۱۹۷۵ جستجو کرد. به اعتقاد ایشان برای یافتن علل درازمدت و دورتر این انقلاب باید به سال ۱۹۵۳ بازگشت به زمانی که شاه پس از فرار از ایران، به کمک کودتای نظامی طراحی شده توسط سازمان سیا به قدرت بازگشت و تاج و تخت پادشاهی خود را دوباره بازیافت. در این میان آنچه که باعث ایجاد جرقه در انبار باروت ایران گشته و آتش انقلاب را در این کشور شعله ور ساخت، عبارت بود از سرکوب خشونت آمیز تظاهرات مذهبی قم در ژانویه سال ۱۹۷۸ (۱۹ دی ۱۳۵۶).<sup>۴</sup>

1- Eric Hooglund, "Land and revolution in Iran, 1960-1980, Austin. University of Texas Press, 1982, Preface.

2- 1 bid, p. 142-152.

3- Immediate

4- 1 bid, p. 142.

از آنجائیکه مشارکت و عدم مشارکت روستائیان در انقلاب تعیین کننده و سرنوشت‌ساز بوده است،<sup>۱</sup> بایستی به ریشه‌یابی این مهم پرداخت. این پدیده ریشه در اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ دارد. برخلاف ظاهر آن و برخلاف آنچه که شه‌ور است، هدف اصلی این اصلاحات بیشتر «سیاسی» بود تا اقتصادی. در سال ۱۹۶۲، اکثر دهقانان عملاً هیچ تماس و رابطه‌ای با حکومت نداشتند و حکومت نیز هیچ جایگاهی و پایگاهی در روستاها نداشت. در سایه برنامه اصلاحات ارضی، حکومت توانست در روستاها نفوذ نماید، تا جائیکه در سال ۱۹۷۸ اکثر روستائیان تحت نفوذ و کنترل حکومت قرار داشتند. با اینهمه رفتار و عمل روستائیان در جریان حرکت انقلابی سال ۱۹۷۸ تعجب‌آور و شگفت‌انگیز بود؛ زیرا آنان نه تنها نسبت به سرنوشت سلطنت بی تفاوت باقی ماندند بلکه جوانان روستایی به طور فعال در تظاهرات سیاسی خیابانی علیه رژیم شاه شرکت جستند. تظاهراتی که در نهایت طومار رژیم شاه رادر نوردید و باعث سقوط این رژیم گشت.

برای یافتن علت این بی تفاوتی عام روستائیان و آن مشارکت فعال روستائیان جوان در تظاهرات خیابانی، اریک هوگلاند به سراغ اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ رفته و با تحلیل چرایی و چگونگی آن سعی می‌کند تا پاسخی مناسب به این سؤال بنیادین بیابد. حسب برآورد سیاست‌شناس آمریکایی، برخلاف اهمیت ابتدایی و نخستین اصلاحات ارضی، نتایج نهایی این برنامه برای بخش اعظمی از روستائیان مثبت نبود:

اولاً نیمی از روستائیان از همان آغاز از روند تقسیم اراضی کنار گذاشته شده و در عمل سهمی دریافت نکردند. اینان طبقه جدیدی را در روستاها تشکیل دادند که می‌توان آنرا «پرولتاریای روستایی»<sup>۲</sup> یا طبقه «کارگران دهقان» نامید. آنها افراد بی‌زمینی بودند که به عنوان «کارگران دهقان غیرماهر» برای دیگران و بر روی زمین‌های آنان کار می‌کردند. افراد این طبقه با دو ویژگی برجسته شناخته می‌شدند: فقر آشکار و قرض دائم. کسانی

1-Eric Hooglund, "Rural Participation in the Revolution". MERIP REPORTS, N.87, May 1980, p. 3-6

2-"Rural proletariat"

که از یک طرف گرفتار فقری شدید و سخت و به همین جهت غیر قابل کتمان و بلکه کاملاً آشکار بودند و از جانب دیگر همین مسأله باعث قرض‌های مکرر آنان و مقروض شدن دائمی آنها می‌گشت.

ثانیاً بیش از ۸۴٪ روستائینی که تقسیم اراضی شامل حالشان شد، کمتر از ۱۰ هکتار زمین دریافت کردند و این صرفاً به آنها اجازه می‌داد تا در شرایطی کمی بهتر از گروه اول یعنی «پرولتاریای دهقانی» به حیات خود ادامه دهند.

ثالثاً بیش از نصف زمین‌های با کیفیت و مرغوب کماکان در مالکیت زمین‌داران بزرگ باقی مانده بود. اینان با مکانیزه کردن زمین‌های خود اقدام به کشت محصولاتی می‌کردند که بتوان آنها را به خارج از ایران صادر کرد.

رابعاً سیاست‌های حکومتی خصوصاً در سال‌های منجر و انقلاب اساساً توجه به عنایتی به بخش کشاورزی نداشت و در راستای منافع کشاورزان نبود. بلکه برعکس برای کنترل تورم فزاینده کشور، دولت با فشار و به‌گونه‌ای مصنوعی قیمت غلات را در پایین‌ترین سطح خود نگه داشته بود، و این یعنی غیرقابل تحمل‌تر شدن زندگی کشاورزی برای کشاورزان و روستائیان.<sup>۱</sup>

به همین دلیل، نخستین و فوریت‌ترین بازتاب و نتیجه اصلاحات ارضی عبارت بود از سیل مهاجرت روستائیان به شهرها. آنان برای گذران زندگی خود به شهرها خصوصاً شهرهای بزرگ می‌شتافتند. جایی که تزریق درآمدهای انفجاری نفت در آنها مزایا و شرایط بهتری را ایجاد کرده بود. دولت بخش اعظم درآمدهای هنگفت نفتی را صرف پروژه‌های صنعتی کلان در شهرهای بزرگ می‌نمود. جوانان روستایی مهاجر، کارگران خوبی برای این مجتمع‌های صنعتی محسوب می‌شدند. اساساً این آنان بودند که نیروی اصلی کار غیرماهرانه این مراکز را تشکیل می‌دادند.

بخش اعظم این مهاجران روستایی یا کارگران مهاجر، در آلونک‌نشین‌ها و حلی‌آبادهای اطراف شهرها زندگی می‌کردند، جایی که از حداقل امکانات یک زندگی شهری بی‌بهره



بود. آمار موجود آزمون نشان می‌دهد که بین ۶۵ تا ۹۰ درصد جوانان روستایی، در جستجوی کار، روستای خود را به مقصد شهرهای همسایه و نزدیک و گاه حتی شهرهای دورتر (بافاصله بیش از ۱۰۰ کیلومتر) ترک می‌کردند. با اینکه تعداد قابل توجهی از این «کارگران روستایی» جوان در روستاهای اطراف شهرها اقامت داشتند، ولی همه آنان «پرولتاریای شهری»<sup>۱</sup> محسوب می‌شدند.

این «روستائیان شهری» جوان دارای ارزش‌های مشترکی با طبقه پایین شهری بودند ارزش‌هایی که تا قبل از آن به عنوان ویژگی‌های طبقه اخیرالذکر محسوب می‌شد. علیرغم زندگی روستایی، این جوانان کارگر در شهرها بیشتر به عنوان کارگر شناخته می‌شدند تا دهقان. آنان خود را بیشتر به عنوان یک گروه شهری می‌شناختند تا یک گروه روستایی. آنها دارای رفتارهای یک شهروند شهری بودند: ایشان مصرف‌کننده تولیدات صنعتی مدرن نظیر رادیو، ساعت و ... بودند، منازلی شبیه منازل شهریان می‌ساختند و به شیوه زندگی شهری و با الگوی شهری به تجهیز اسباب و لوازم آن می‌پرداختند. البته این جمعیت از ویژگی‌های مثبتی نیز برخوردار بودند: آنها کاملاً بی‌سواد نبودند، بلکه از یک حداقل سواد بهره‌مند بودند. اساساً آنان سوادآموزی و تحصیلات را راهی برای بهبود وضع زندگی خویش می‌دانستند.<sup>۲</sup> تعلقات دینی و مذهبی از دیگر ویژگی‌های برجسته این گروه به شمار می‌رفت. آنان در خصوص مذهب بسیار متعهد و فعال بودند. بخش قابل توجهی از این قشر مقید به انجام تکالیف دینی و عامل بدان نبودند ولی همه آنان دارای نوعی شیفتگی و ذوق و شوق نسبت به دین بودند: نوارهای مذهبی، خصوصاً نوارهای سخنرانی دکتر شریعتی، به صورتی گسترده بین این جوانان روستایی رد و بدل می‌شد. از دیگر نکات برجسته ماقبل انقلاب در ایران رشد نوعی آگاهی و عرق ملی در میان جامعه بود. این جوانان روستایی نیز در قالب همین

1- "Urban Proletariat"

2- I bid, p.4.

عرق ملی به توسعه و رشد ایران، خصوصاً در میان جوانان و علی‌الخصوص در میان جوانان طبقات پایین و متوسط، اهمیت می‌دادند.<sup>۱</sup>

در آستانه انقلاب همه این جوانان در داخل جریان و حرکت توسعه‌سیاسی کشور قرار گرفته بودند. آنان به گونه‌ای بسیار فعال و پرانرژی در فعالیت‌های انقلابی ۱۹۷۸ شرکت داشتند.<sup>۲</sup> آنها با حضور گسترده خود در تظاهرات ضد دولتی از نیروهای تغذیه‌کننده اصلی این تظاهرات محسوب می‌شدند. علت این حضور گسترده را می‌توان در شرایط بد اقتصادی و محرومیت مادی آنان جستجو کرد. درآمد و حقوق ماهیانه آنان در مقایسه با حقوق کارگران خارجی بسیار کم بود. آنها خود را قربانیان نوعی بی‌عدالتی تعمیم یافته در جامعه ایران می‌دانستند.<sup>۳</sup>

به این ترتیب همه چیز برای ایجاد یک تغییر و تحول بنیادین در جامعه ایران آماده بود. نیروهای لازم برای انجام این مهم نیز مهیا شده بود. هنگامی که اپوزیسیون اسلامی و اسلام‌گرای رژیم شاه به نام و تحت لوای یک ایدئولوژی ملی‌گرا یا ناسیونالیست وارد عرصه عمل شد، این جوانان روستایی بدون اندکی تردید بدان پیوستند. گروه پیشرو، پیشگام یا پیشاهنگ این جوانان، «نخبگان روشنفکر»<sup>۴</sup> آنان بود که با سوادتر و آگاه‌تر بودند. این گروه نخبه بود که همه این جوانان را وارد مرحله عمل انقلاب نمود. از این مرحله به بعد، همه اینان خواهان یک حکومت اسلامی بودند.<sup>۵</sup> یک حکومت اسلامی برای تأمین کار و امنیت شغلی، برای بالا بردن دستمزدها و حقوق، برای بیمه و تأمین اجتماعی مناسب، برای یک تقسیم اراضی مجدد، برای برق‌رسانی به روستاها، برای آموزش و پرورش آزاد و قابل دسترس برای همگان، برای تهیه مسکن روستایی مناسب و غیره.

1-I bid,p.5.

2- I bid.

3- I bid,p.6.

4- intellectual elite

5-I bid.

به طور خلاصه می‌توان گفت که جوانان روستایی به این علت به طور فعال در انقلاب سال‌های ۹ - ۱۹۷۸ ایران شرکت جستند که از شرایط بد و غیرقابل تحمل اقتصادی رنج می‌بردند. آنان فعالانه وارد عرصه سیاست شدند زیرا توانسته بودند بتازگی یک طبقه جدید اجتماعی را شکل دهند: طبقه «دهقانان پرولتاریا». این موقعیت جدید اجتماعی بود که آنان را سیاسی کرده و به طور فعال وارد عرصه سیاست نمود. آنان در هر دو عرصه اجتماع و سیاست کشور دارای حرف‌هایی برای گفتن و چیزهایی برای خواستن بودند. آنها خواهان و طرفدار حکومت اسلامی شدند، زیرا نخبگان روشنفکر آنان چنین چیزی را می‌خواستند.

همانگونه که مشاهده می‌شود رویکرد چپ‌گرایانه اریک هوگلاند و ارائه تحلیلی با غلبه اقتصادی از چرایی انقلاب اسلامی ایران رهیافت جامعه‌شناسانه - اقتصادی او را با ضعفی مضاعف روبرو می‌سازد. اولاً نقدهای موجود در خصوص رهیافت‌های تک علیتی و نارسا بودن آنها در تبیین هر انقلاب و از جمله انقلاب اسلامی ایران، متوجه رهیافت او نیز می‌شود. ثانیاً بارز نبودن انگیزه‌های اقتصادی در این انقلاب و بلکه برعکس آشکار بودن انگیزه‌های غیرمادی موجود در این انقلاب، حصرنارضایتیها در نارضایتی‌های اقتصادی را با مشکل جدی مواجه می‌سازد. بعلاوه، محدودکردن زاویه دید تحلیل به روستائیان و جستجوی علل سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب در عدم مشارکت و یا مشارکت روستائیان در جریان انقلاب، تبیین هوگلاند از چرایی انقلابی به گستردگی و عظمت انقلاب ایران را با تنگناهای جدی مواجه می‌سازد. هرچند که در هر حال این نوع نگاه و تحلیل نیز از زیبایی‌های خاص خود برخوردار است.

### ج - نتیجه‌گیری

همانگونه که ملاحظه شد رهیافت‌های جامعه‌شناسانه برای تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی ایران از شهرت و استحکام رهیافت‌های دیگر نظیر رهیافت‌های فرهنگی و سیاسی برخوردار نیست و گاه حتی از استقلال کافی به عنوان یک رویکرد مستقل برخوردار نمی‌باشد، چراکه گاه و بیگاه با استدلال‌ها و داده‌های اقتصادی درهم

می‌آمیزد و این البته ناشی از غلظت چپ‌گرایی و سنت چپ حاکم بر این نوع از رهیافت‌هاست.

با اینهمه رهیافت‌های جامعه‌شناسانه به دلیل پرداختن به گروه‌بندی‌های اجتماعی، روابط اجتماعی، روابط اقتصادی، طبقات اجتماعی و واژگان نظیر آن از عینیت و جذابیت خاص خود برخوردار است. ز میان دو نوع رهیافت کارکردگرایانه و چپ‌گرایانه، آنچه که در تحلیل انقلاب اسلامی ایران بیشتر به کار گرفته شده است، رویکرد چپ‌گرایانه از میان آنها بوده است، که از میان اینها نیز قرابت دو قرائت متفاوت از دو سنت جامعه‌شناختی متفاوت آمریکایی و فرانسوی جالب توجه می‌نماید.

بلاشک یکی از علل کلان مبادرت یک ملت به انقلاب، قطع رابطه او با دولت است. یکی از شکاف‌هایی که انقلاب‌ها از میان آنها سر برون می‌آورند، شکاف دولت - ملت است، چرا که اگر رابطه قابل قبول، عمیق و وثیقی بین دولت و ملت برقرار باشد، جا و فضایی برای یارگیری انقلابیون و اقدام به انقلاب باقی نمی‌ماند. به همین دلیل، چارچوب انتخاب شده توسط پلوی‌ای برای تبیین جامعه‌شناسانه انقلاب اسلامی ایران یعنی تلاش برای نشان‌دادن چگونگی قطع رابطه دولت - ملت در خلال چند دهه حکومت پهلوی دوم، از استحکام چارچوبی و قدرت استدلالی خوبی برخوردار است. پلوی‌ای علاوه بر علل و عوامل داخلی ناشی از نوع عملکرد رژیم شاه که به تدریج رابطه این رژیم را با یک یک طبقات اجتماعی قطع و تخریب می‌نماید، به یک عامل خارجی مهم یعنی رابطه مرکز - پیرامون موجود بین سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا و دولت ایران به رهبری شاه نیز می‌پردازد که این نیز بر زیبایی تحلیل می‌افزاید. استفاده از واژگان بدیعی نظیر «دهقانان جلای وطن کرده»، «ایدئولوژی سلطنتی»، «تشیع توده‌ای» و ... از افزوده‌های دیگر پلوی‌ای به رهیافت‌های جامعه‌شناختی در وادی تئوری‌های انقلاب است. شاید مهمترین کاستی رویکرد پلوی‌ای گرفتارماندن ایشان در درون دگم‌ها و حصارهای نظری مارکسیستی

است که تحلیل او را از واقعیات عینی انقلاب اسلامی سال‌های ۵۷ - ۵۶ ایران دور می‌کند، که به برخی از آنها قبلاً اشاره شد.

محور قراردادن و پرداختن به یک گروه، قشر و طبقه و تلاش برای تبیین انقلاب اسلامی ایران از خلال عملکرد و نقش این طبقه یعنی طبقه دهقانان و روستائیان کاری است که اریک هوگلاند انجام می‌دهد. این شاید بدین دلیل باشد که تا انقلاب اسلامی ایران هیچ انقلابی بدون مشارکت جدی روستائیان شانس پیروزی نداشته است. بعلاوه در ایران دوران شاه نیز با توجه به اصلاحات ارضی پر سر و صدای ایشان انتظار می‌رفت که روستائیان در کنار شاه بایستند و یا حداقل بی‌طرف باقی بمانند. ولی هوگلاند نشان می‌دهد که واقعیت اصلاحات ارضی چه بوده است و چگونه به دلیل تبعات منفی جدی آن برای روستائیان، ایشان نمی‌توانستند در کنار شاه قرار بگیرند و قرار نگرفتند. دهقانان پیر اصلاحات ارضی دیده در روستاها بی‌طرف باقی ماندند و اما روستائیان جوان در کنار جوانان شهری، نخستین انقلاب شهری تاریخ معاصر را رقم زدند.

قطعاً رویکرد تک علیتی محدود هوگلاند برای تبیین ابعاد گوناگون و پیچیده انقلاب اسلامی ایران کافی نیست ولی بارز و برجسته کردن نوع نقش روستائیان که نزدیک به نیمی از جمعیت ایران را در آن سال‌ها تشکیل می‌دادند، داده‌های خوبی در اختیار محققین قرار می‌دهد.

بدین ترتیب آنچه ارائه شد تلاشی بود برای نگارش دبیاچه‌ای بر تبیین و تحلیل انقلاب اسلامی ایران از دریچه و مجرای رهیافت‌های جامعه‌شناسانه که کمتر به صورت مستقل در جایی ارائه شده است. لذا شاید مهمترین آورده نوشته حاضر ارائه نظام‌مند و چارچوب دار این رهیافت‌ها به مدد دو نمونه از سنت‌های جامعه‌شناختی جهان یعنی سنت فرانسوی و آمریکایی باشد که از طریق دو ایران‌شناس آنها ارائه شده است.

## منابع و ماخذ:

- استاچپول، ندا (۱۳۷۶). دولت ها و انقلابهای اجتماعی. ترجمه سیدمجید رونین تن، تهران، سروش.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳). تحول انقلابی. ترجمه حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰). طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران. مرکز استاد و انقلاب اسلامی.
- کمالی، مسعود (۱۳۷۸). تبیین جامعه شناختی انقلاب اسلامی ایران، ترجمه محمدرحیم کسرائی، تهران، نامه پژوهش، س چهارم، ش ۱۲ و ۱۳.
- کوئن، بروس (۱۳۷۲). مبانی جامعه شناختی. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۵). نگاهی به رهیات های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران، تهران، راهبرد، ش ۹.
- معدل، منصور (۱۳۸۲). طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمدرحیم کسرائی، تهران، انتشارات باز.
- مور، برینگتن (۱۳۶۹). ریشه های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- Chazel F (1965); Les RupTures Revolutionnaire in Iraite do Sience Polictique, Daris, Vol 2.
- Goldeston. J (1980); Theories of Revolution, the Third Generation, World Politics Vol 23, N3.
- Hoog Lard, E (1982); Land and Reform in Iran 1960-1980, ustin University of Teuas Press.
- Hooglond E (1980); Ruraz Participation in the Revolution, Merep Reports, N 87.
- Kamali M (1998); Revolution, Iran, London, Ashegate.
- Parsa M (1989), Social Origin of Iraniair Revolution, Rutgers University.
- Vielle P (1980); La Drama Revolutionnaire Iranien et ses Acteurs, Politque Autour, ui, No 12.
- \_\_\_\_\_ (1986); La Revolet de Iran, Table Ronde,Peuples. Mediterranees, N 5.
- \_\_\_\_\_ (1979); L'Insition Chiite, La Reliqiosite Populaire, Le Martyre et La Revolution, Peuples Mediterranees, No 16.
- Viellie P (1979); Transformation des Rappports Sociauu et Revolution en Iran, People Medi Terraneens, N 16.